

عبدالله خان مکرری

عبدالله خان مکرری پسر بوداق خان مکرری است. بوداق خان بنا به نوشته تاریخ افشار^۱ در سال ۱۲۰۱ هجری قمری حکومت ساوجبلاغ مکرری^۲ را داشته است.

عزیزخان سردار^۳ در اواخر پادشاهی محمد شاه قاجار در شیراز بوده بعد از روی کار آمدن ناصرالدین شاه به وسیله میرزا تقی خان امیر کبیر به تهران احضار شده است. نادر میرزا مؤلف تاریخ تبریز از زبان عزیزخان سردار می نویسد^۴: «... دمی از خیالات دراز آسوده

- ۱- تاریخ افشار به قلم میرزا رشید ادیب الشمره، به تصحیح و اهتمام پرویز شهریار افشار و محمود رامیان، اسفند ماه ۱۳۲۵، ص ۲۳۲.
- ۲- ساوجبلاغ مکرری در شهریور ماه ۱۳۱۴ خورشیدی مهاباد نامیده شده است. در شهریور ماه ۱۳۱۴ نام تعدادی از شهرهای ایران تغییر یافته، رک: کتاب پهلوی، نشریه مخصوص مؤسسه اطلاعات به مناسبت تاجگذاری اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر، صفحه ایران در سال ۱۳۱۴ و نیز صفحه ۳۱۶.
- ۳- برای شرح حال عزیزخان سردار رک: مجله یادگار، سال چهارم، شماره اول و دوم، شهریور و مهرماه ۱۳۲۶، ص ۳۷-۶۲.
- ۴- رک: تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، چاپ سنگی، ص ۲۰۷.

نبودم تا روزی اسکندار دارالخلافه برسید ، نامه بود معنون به نام من ، به مهر اتانیک اعظم ، به امید و بیم بگشادم ، ملطفه‌ای خرد بود به خط آن بزرگ ، این چند کلمه : « عزیز بیا تا عزیزت کنم » ، باز بر فتم و راه حضرت گرفتم ، به راه با محرمان سخن می‌گفتم که : این چه تواند بود ؟ گاه می‌گفتم : افزایش منصب است سر تویی دهد ، گاه می‌سرودیم : سردشت که مولد من است به من دهد که همواره آرزو مند بودم که آنجای از فرزندان بوداق خان مگری منتزع شود و به من دهند و این کاری محال می‌نمود ... » .

تاریخ درگذشت عبدالله خان مگری روی سنگ مزارش^۲ به شرح زیر نوشته شده است :

هذا مرقد المرحوم المغفور عبدالله خان ابن المرحوم بوداق خان المگری ۱۲۶۲ .

سنگی که این عبارت روی آن نوشته شده سنگ مرمر نیمه شفاف است و آن قسمتی که در خاک بوده از بخشی که نوشته روی آنست جدا

۱- متن کتاب : ملطفة خود .

۲- در مهاباد بعد از اینکه گور را انباشتند يك سنگ در طرف سر و يك سنگ در طرف پای مرده بطور عمودی در خاک فرو می‌کنند ، این سنگها که دارای اندازه یکسان می‌باشند « کیل = kel » خوانده می‌شوند ، گاهی طول هر « کیل » به يك متر و نیم می‌رسد . علاوه بر دو تا « کیل » که هر گور باید داشته باشد ، در بعضی از گورها سه قطعه سنگ تراشیده شده طویل نیز برای پوشاندن خاک گور که دو سه وجب از سطح زمین بلندتر است به کار می‌رود . (دو قطعه سنگ در طرفین گور و قطعه سومی روی آن دو قطعه قرار می‌گیرد) .

شده است. طول قطعهٔ اخیر که روی آن نوشته‌اند در حدود يك متر و عرض آن در حدود ۶۰ سانتی متر است. ظاهراً طرف بالای این قسمت هم شکسته شده و از بین رفته ولی به نوشتهٔ آن آسیبی نرسیده است. این سنگ را در داخل گنبد بوداق سلطان پیدا کردم، سنگ در کنار دیوار غربی گنبد افتاده بود. در داخل گنبد چند گور وجود دارد که سر تا پای آنها را (حتی سنگ‌های بالین آنها را که کوتاه و ظاهراً فاقد نوشته بودند) بنا به اعتقادی که در میان مردم وجود دارد که گور مقدسین را با پارچهٔ سبز رنگ می‌پوشانند و سنجاق می‌زنند با چندین لایه پارچهٔ سبز رنگ بطور ضخیمی پوشانیده بودند چنانکه اصلاً خود گورها دیده نمی‌شدند، معلوم نشد که سنگ به یکی از آن گورها تعلق دارد یا به گوری که در داخل یا فرضاً در خارج گنبد بوده و اکنون از میان رفته زیرا که سنگ در جای اولیهٔ خود نمانده بوده است.

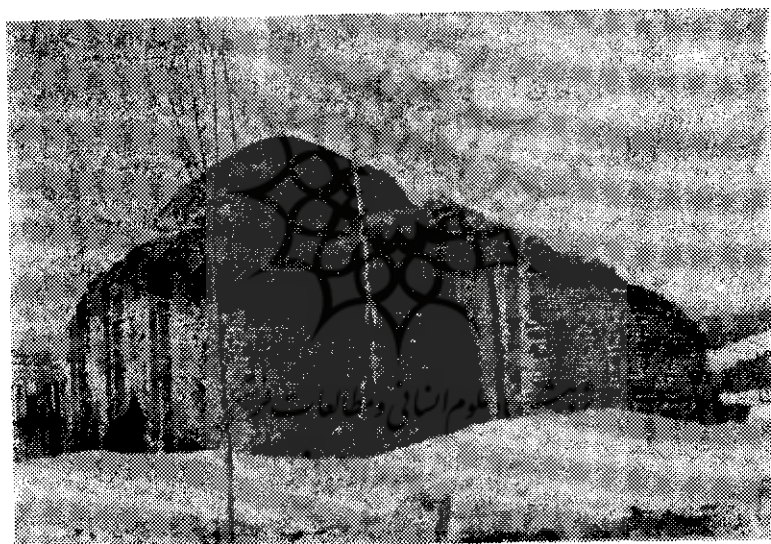
گنبد بوداق سلطان روی تپهٔ با صفایی در جنوب مهاباد واقع شده و آن تپه گورستان است و آن گورستان به مناسبت گنبد بوداق سلطان «گومبه‌زان = gumbazân»: (گنبدان)^۲ خوانده می‌شود. شهر سابقاً در حدود ۲ کیلو متر با تپه فاصله داشت ولی اکنون به آن نزدیک و حتی از طرف شمال مقداری هم به آن دست اندازی شده است.^۳

۱- بوداق سلطان غیر از بوداق خان (پدر عبدالله خان) است .

۲- الف و نون برای نسبت است .

۳- نگارنده نظر ادارهٔ فرهنگ و هنر و سایر مسئولین را برای حفاظت و حراست تپه و همچنین حفاظت و تعمیر و ترمیم گنبد (که بی‌شکایت به بناهای دوران ساسانی نیست) جلب می‌نماید .

گنبد بوداق سلطان که جزو آثار تاریخی به شمار می رود با آجر قرمز ساخته شده و در حدود شش متر ارتفاع دارد و به وسیله دری ابتدا به دهانه یا دهلیز گنبد و سپس به خود گنبد می توان وارد شد. امروزه گنبد و دهلیز آن فرسوده شده و حالت درهم ریختگی پیدا کرده است. به نظر می رسد که در گذشته در قسمت غربی گنبد بنا یا بناهایی وجود داشته که اکنون از بین رفته است .



گنبد بوداق سلطان در مهاباد (در رو به جنوب است)

بوداق سلطان در زمان شاه سلیمان صفوی حکومت ساوجبلاغ مگری را داشته ، نام نیکو و آثار خیر از خود برجای نهاده و شهرت

۱- رک : نشریه شهرداری مهاباد ، به نام « مهاباد : دیروز و امروز » ،

وی هنوز هم در میان مردم ساوجبلاغ (مهاباد فعلی) به تقدس و تقوا باقی است چنانکه او را «بوداق سلطان کرامت دار» می‌گویند.

از جمله آثار بوداق سلطان یکی «مزگه‌وتی سور» =

məzɡavti sur «: (مسجد سرخ، که مسجد جامع مهاباد است) و

دیگری «پردی سور» = pərđi sur «: (پل سرخ) می‌باشد. پل سرخ

پلی بود تاریخی، استوار، با عظمت که متأسفانه بعد از احداث سد

شاپور اول آن را از میان بردند درحالیکه هیچگونه مزاحمتی برای

سد نداشت. پل در پایین سد واقع بود و با آن فاصله کافی داشت.

مسجد سرخ هنوز باقی و پا برجاست و نوشته بالای درشمالی

آن که در اصلی است به قرار زیر است:

« الحمد لله الذی وفقنی لاتمام هذه المدرسة الشریفة فی ایام دولة

السلطان الاعدل شاه سلیمان الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان خلد

الله تعالی ملکه فی سنة ۱۰۸۹. کتبه اضعف العباد، ابن البانی، سهراب-

المکری ».

مرحوم محمد حسن خان صنیع الدوله در کتاب «مرآت البلدان

ناصری»^۱ درباره مسجد جامع ساوجبلاغ چنین نوشته است: مسجد

جامع ساوجبلاغ از بناهای بداق سلطان بن شیرخان بن شیخ حیدرخان

۱- رك: هنر و مردم، تیر و مرداد ماه ۱۳۵۲، شماره صد و بیست و

نهم و صد و سیام، ص ۴۰، مقاله آقای محمود پندرام تحت عنوان «پل سرخ

مهاباد».

۲- جلد چهارم، ص ۱۰۵، چاپ سنگی.

مکرری است که حکومت مکرری و ساوجبلاغ و غیرها را داشته این مسجد را مشارالیه در سنه هزار و هشتاد و نه بنا نموده و بعضی موقوفات برای آن قرار داده است .

عبدالله خان با سه پشت به بوداق سلطان می‌رسد : عبدالله خان پسر بوداق خان است^۱ . بوداق خان پسر شیخ علی خان و شیخ علی خان پسر موسی سلطان و موسی سلطان پسر بوداق سلطان می‌باشد^۲ . عبدالله خان پسری داشته به نام بوداق خان^۳ ظاهراً کتاب انوارالملک^۴ که در سال ۱۲۶۵ هجری قمری توسط محمد بن عباس مکرری تألیف شده به این بوداق خان اهدا شده است .

در شرفنامه بدلیسی و عالم آرای عباسی نامی از ساوجبلاغ مکرری

۱- آقای سید قادر جعفری که از مطلعین و محترمین مهاباد هستند در جواب نامه نگارنده نوشته اند : قدیمترین سندی که از بوداق خان پدر عبدالله خان در دست دارم قبالیبی است مورخ به رجب ۱۲۰۱ هجری قمری که نصف یک سنگ آسیاب را به سید عبدالغفور جد بزرگ من بخشیده و باید بگویم بطوریکه در این قباله نوشته شده پسدر بوداق خان شیخ علی خان بوده است . همچنین می‌نویسند : سجع مهر بوداق خان چنین بوده است : « لا اله الا الله الملك الحق- المبین عبده بوداق » این مهر به اندازه یک سانتی متر و سه میلی متر در یک سانتی متر و شش میلی متر است .

۲- رك : نشریه شهرداری مهاباد ، ص ۵ .

۳- رك : شجرة ضمیمه مقاله « هوزی فه یزوللا به گئی ... » در « گوواری

کوری زانیاری کورد » ، شماره پنجم ، سال ۱۹۷۷ .

۴- رك : فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی ، فراهم آورنده سید عبدالله

انوار ، تهران ، ۱۳۵۴ خورشیدی ، جلد ششم ، ص ۹۱ .

در بین نیست ولی در هر دو کتاب از امرای مکرری صحبت شده است .
آخرین شخصی که از امرای مکرری در شرفنامه^۱ ذکر شده شیخ حیدر
پدر شیرخان پدر بوداق سلطان است .

شیخ حیدر علاوه بر شیرخان دو پسر دیگر نیز به نام مقصود بیک
و قبادخان داشته احوال قبادخان که حاکم مکرری بوده و نیز پایان کار
پدرش شیخ حیدر در عالم آرای عباسی مذکور است . بنا به نوشته عالم-
آرای عباسی شیخ حیدر در میان سپاهیان شاه عباس در محاصره قلعه
ایروان شرکت داشته و در پای آن قلعه به قتل رسیده است^۲ .

عبدالله خان مکرری معاصر نایب السلطنه عباس میرزا و محمدشاه
فاجار^۳ بوده و در جنگهای ایران و روس و در جنگ هرات شرکت
مؤثر داشته و بدین مناسبت مورد توجه عباس میرزا و محمد شاه قرار
گرفته است .

مطلب دیگری که قابل ذکر است اینکه عبداللهخان در روزگار
حکومت خود پیوسته با آقایان دهبکری^۴ (dehbokri) و ایل معروف

۱- رك : شرفنامه ، چاپ افست از روی طبع قاهره ، به اهتمام محمد
عباسی ، ص ۳۸۱ .

۲- تاریخ عالم آرای عباسی ، تألیف اسکندر بیک ترکمان ، به اهتمام
ایرج افشار ، جلد دوم ، ص ۶۴۵ و ۸۱۲ .

۳- عبدالله خان مکرری دو سال قبل از مرگ محمدشاه زندگی را بدرود
گفته است .

۴- بنا به اظهار آقای عمرعلی یار فرزند مرحوم علی آقا علی یار (ایلخانی

منگور^۱ و مامهش (māmas) که در آن زمان کسب قدرت کرده بودند رقابت و کشمکش داشته است .

عبدالله خان مکرری در شانزدهم ربیع الثانی ۱۲۵۶ عباس آقای دهبکری را در ساوجبلاغ به قتل می‌رساند^۲. در این مورد منظومه‌یی به نام « بیت عبدالله خان مکرری » وجود دارد و آن کشته شدن عباس آقای دهبکری را در مجلس عبدالله خان بازگو می‌کند و چون جایی که صحبت از عبدالله خان باشد نمی‌توان از این منظومه تاریخی که ارتباط مستقیم با وی دارد چشم پوشی کرد بنابراین متن کُردی و ترجمه فارسی آن را ذیلا از نظر خوانندگان ارجمنند می‌گذرانیم^۳:

—
زاده) اعلی جد طایفه دهبکری احمد آقا بوده است . پسر احمد آقا عارب آقا نام داشته و پسر عارب آقا بیرم آقا بوده است . بیرم آقا از دیاربکر به منطقه مکرریان آمده و در ده دهبکر فعلی سکونت کرده است . بیرم آقا پنج پسر به نام رسول آقا ، سلیمان ، شیخ آقا ، احمد ، مامه سور داشته ، رسول آقا دارای سه پسر به نام عباس آقا ، معروف آقا و محمد آقا بوده است . معروف آقا هفت پسر به نام حاجی محمد آقا ایلخانی ، احمد آقا ، سلیمان ، گولاری ، مامند ، سلطان و بیرم آقا داشته و حاجی محمد آقا ایلخانی پسر معروف آقا دارای سه پسر بوده : محمود آقا ، علی آقا علی یار (ایلخانی زاده) و حاجی بایزید آقا .

۱- منگور (mangur) نام اعم است برای ایل مذکور ، سران این ایل خود را فرزند شخصی به نام « کاده‌رویش = kâ-darveš » می‌دانند از این رو خود را « کاده‌رویشی » می‌نامند .

۲- بنا به اظهار آقای عمر علی یار ماده تاریخ فوت عباس آقای دهبکری کلمه روغن است که برابر با ۱۲۵۶ می‌شود و نیز رک: نشریه شهرداری مهاباد، ص ۹ .

۳- این منظومه را چند سال پیش مام احمد لطفی در مهاباد برای نگارنده روایت کرده است .

خالق هەر تۆ بی فکری
 زهیبی هەر تۆ بی فکری
 تۆ پادشایه کی نه مری
 تۆ عهرز و عاسمان زاگری
 هه باساغای دئیۆ کری
 بابی قهره نی و قادری
 کاک هه باس زهیبی قهت نه مری .
 قهت نه مری به و زووانه
 بۆت بلنیم به یتى عهدلا خانه
 له سا بلاغینی گرتوه سانه
 ئه و نه وه ی بداغ سولتانه
 ته گبیر یان کرد بو خاتانه :
 یاغی بون دئیۆ کریانه
 هه باساغا گه وه ی وانه
 خه به ریان دا به مه کانه
 حازر بی بو مه جلیسی وانه .
 هه لالا هه لالا و برمه برمه
 سلاوی کرد به ئانجرمه (۴)
 ئاغانان مه جلیسو گهرمه .

مه جلیسو گهرمه ههمیشه
 زووناوه له هزار پیشه
 نیومی زیش دار و بی زیشه
 خان قهرموی : هه باس زوونیشه .
 هه باس دانیشتبو له نیوی
 سیغار ده نی له سهر لیوی
 قسان ده کا وه کز نیوی
 هه ره که سینیکی لیو بیز نیوی
 نه رمی ده کا وه کو میوی
 ده ری داوی له وی نیوی .
 له خاتزاده ی چاو سه قری
 به ک له به کیان ده فکری .
 له عه پیاسی نه بر و په یوه مست
 چاوی له کوچک خان داده گهزت : ناننی
 به ندی منت بو هه له نه به ست ؟
 نه وه کوچک خان جو دابی ده داته وه :
 ئاغام ئاقلت په شو کلاوه
 یان په ریان ده ستیان له دلت داوه
 داره له ک به قوزئی گیراوه
 ئاو زوره ، ده لینی سینااوه

قوئیکى نه چوره به و لاره
 گهنم و جومان نه دیر اده .
 ئاوزى داوه گهردن بی یه
 ده یگوت : جا ته خسیری کئی یه ؟
 ده یگوت : شاهم جهرگم داغه
 لهمه ی ههل کردوره به یداغه
 ته خسیری حاكمی سا بلاغه .
 عیاس کوتی : حاكم چی نه زانی
 له کنه خوئی نه وهی بداغ سولتانی .
 پیساونیکی ساحیب ته گیری
 ئه ماما وه لالا به ته خسیری .
 حاكم وای جوواب ده داوه :
 به وهی کهم بیناهی چاوه
 دنیای بی ته ناف داناوه جامع علوم انسانی
 خه تای من نییه ئه و ئاوه .
 ئه گهر وای زانی عهدلاخانه
 ده لئی خه نجهری ده بیانه
 ئاوزی داوه بو پیمش خانه
 نو کهر لئی ده بون ئاملانه
 ده ستیان له سهر خه نجهر دانا

« حاکم حوکمی تو ژوانه »
 به عومری پادشای ژهمانه
 بهوم هیناوه ئیمان
 پهیدا بو شیخ علی خانه
 کوتی : کو تری لیت ون بووه هیللانه
 یان ئاقلت نهماوه جانانه
 ههباس دوژمنی ههموانه
 قهسهه به زاتی ژهمانه
 ئهلعان ئهمن دهیکهم بی گییانه
 وهك شیر بیته ده له میشه
 نوکهر هاتن پاش و پیشه
 به سهه فهزشیان داژاکیشا
 لهکنی نه بو قهوم و خیشه
 گییانی به ههقیان ده کیشا
 جا کوتی : به وهی کهم بی مه کانه
 با نه زانن دیبؤ کریانه
 کارمان لی ده بی گرانه
 خه بهر دار نابی تارانیه .

۱- بنا به شجره‌ی که در « گوواری کوری زانیاری کورد » ضمیمه مقاله
 « هوزی فهیزو للابه گئی ... » می باشد شیخ علی خان برادر عبدالله خان بوده است .

نۆکه رینک بو ناو ئه حمهد خانی
 سبجه یئنی زو بو به یانی
 جووایی نارد بۆ بر اییم خانی
 که بر ایماغا وای ده زانی
 دهستی ده دا له زانانی
 کزه کزیه وهک بر یانی .
 جوواییکی نارد بۆ مهنگوژی
 یئنه خوواری کوزه کوژی
 کورته یان له سا بلاغ سهر بزی
 ئه گهر وایان ده زانی پاکی سهر شانی خو یان ده پیجری .
 جوواییکی نارد بۆ سهرایه
 بزانه حهسه ناغایه
 ئه ویش له شکر ی خوی ده دایه .
 جوواییکی نارد بۆ جهامیان
 له شکر بیت وه کو بای زریان
 کوژرا هه باسی مو کریان
 مال و مندالیان به گریان .
 سوو اره م که وتونه هه و هه وئی
 گولله وه کو هیلکه ی که وئی
 له به سری و سهر ده که وئی .

پادشايه کي بزورگي زه حماني

هدر وه کو ئاخر زه ماني

توز گرتي بهري عاسماني .

خدر ده بگوت : مامييه

ئهو خه بهر و باسه چييه ؟

ئهنن ئاگام لئي نسيه

به ده ي کهم ئه به دييه

حازرم بو خونسيه .

تفه نكيگم هه يه سالور

گولله ده خورا وه کو تور

دنيا بهر ده کهم خاپور .

تفه نكيگم هه يه له مال

نيوي سافه وه پوک شمخال

ده قازيني وه مندال

يان خووم ده کهم به عه بدال

يان ده يکه مه گاله گال

يان ناميني مام و خال .

تفه نكيگم هه يه گرده

گولله ده خورا وه ورده

به گجار به دست و برده .

به عومری پادشای سوبجان
 خه بهریان هینا کوزان
 حاکم وه ک شیرى له لان
 زانی به لهشکری وان .
 نیزه دار و چه تال دار
 حازر بون مهردی ژۆژگار
 که پیک بینن کار و بار .
 بوو بگیزمه وه ئه یاران
 که مئیک ده باری باران
 له خوژینی چه تال داران
 له ناله ی برینداران
 له دهنگی ئینتیزاران
 شکا لهشکری نامداران .
 به عومری پادشای زه حمان
 وه ک ژۆژی ئاخیر زه مان .
 دنیام به بی تو ناوی
 حاکم بنه ی باری کرد ، گه بیه پردی مییاندرواوی
 خه بهر درا به مهراغه ، دنیای ژوناکم ناوی
 کومه گیکم پی بکهن ، لهشکر هات وه ک سیلاوی .
 بووه ژۆژی دلپیشانی

هه‌قه‌ستاندن وا ده‌بی ده‌کو مه‌ردی کارخانجی ..

ترجمه فارسی :

خالق تنها تو بی فکری

یارب تنها تو بی فکری

تو پادشاهی نامیرا هستی

تو نگاه دارنده ارض و آسمانی

عباس آقای دهبکری

پدر قرنی و قادر

یارب کاک عباس هرگز نمیری .

به این زودی نمیری

بیت عبدالله خان را برایت بگویم

در ساوجبلاغ سکونت دارد نانی و مطالعات فرهنگی

او نواده بوداق سلطان است علوم انسانی

برای خانان تدبیر کردند :

دهبکریها یاغی شده‌اند

عباس آقا بزرگ آنان است

خبیر به مکان عباس آقا دادند

در مجلس آنان حاضر شود .

سر و صداست
 عباس آقا سلام کرد ...
 گفت: آقایان مجلسان گرم است .
 مجلسان همیشه گرم است
 هر نوع آدمی در مجلس گذاشته‌اید
 نیمی ریش‌دار است و نیمی بی‌ریش
 خان فرمود: عباس بنشین .
 عباس در میان نشسته بود
 سیگار بر لب می‌نهد
 پی در پی حرف می‌زند
 هر کس در برابر او حرفی بزند
 او را مانند موم نرم می‌کند
 او را از میان برمی‌دارد .
 خانزاده‌های زیبا چشم
 یکی به دیگری نگاه می‌کرد .
 عباس ابرو پیوست
 به کوچک خان نگاه می‌کرد :

۱- بنا به گفته‌یبت خوان کوچک خان مباشر عباس آقا بوده‌است از سوی دیگر
 شنیده‌ام که خانها قرار می‌گذارند که هر گاه از آبیاری صحبت شد نو کرها بر سر
 عباس آقا بریزند و کار او را يك سره کنند .

چرا جو بیاد مرا نبستی ؟
 کوچک خان او را پاسخ می دهد :
 آقای من عقلت پریشان شده
 یا پریان دست به دلت زده اند
 داره لك^۱ ویران شده است
 آب زیاد است ، گویی سیلاب است
 چیزی از آب به آن طرف نرفته
 گندم و جو ما آبیاری نشده
 عباس آقا روی برگردانید
 می گفت : تقصیر کیست ؟
 می گفت : شاه من جگرم داغ است
 عبدالله خان علیه ما علم دشمنی برافراشته
 تقصیر حاکم ساوجبلاغ است .
 عباس آقا گفت : حاکم چیزی ندانست
 در حالیکه نواده بوداق سلطان است .
 مرد با تدبیری هستی
 اما به خدا مقصری .
 حاکم چنین به او جواب می داد :
 قسم به آنکه بینایی چشم است

۱- داره لك (dâralak) : دهی است واقع در شمال مهاباد .

دنیا را بی طناب آفریده^۱
 موضوع آب تقصیر من نیست
 اگر عبدالله خان چنین دانست
 مانند خنجر تابان است
 به پیش خانه نگاه کرد
 نوکرها دورش را می گرفتند
 دست روی خنجر نهادند
 « حاکم حکم تو روان است »
 به امر پادشاه رحمان
 به او ایمان آورده ام
 شیخ علی خان پیدا شد
 گفت : کبوتری که لانه‌ات گم شده است
 یا عقلت نمانده ای جانانه
 عباس دشمن همه ما است
 قسم به ذات رحمان
 الآن من او را بی جان می کنم .
 چنانکه شیر از پیشه بیرون بیاید
 نوکرها از پس و پیش آمدند
 او را روی فرش کشیدند

۱- یعنی خدا برای آفریدن دنیا محتاج به اندازه گیری نبوده است .

قوم و خویش نزد او نبود
 جان او را می گرفتند .
 [شیخ علی خان] گفت : قسم به آنکه بی مکان است
 دهبکریها ندانند
 کار بر ما دشوار می شود
 تهران خبردار نمی شود .
 نوکری بود به نام احمد خان
 صبح زود بود
 به ابراهیم خان خیر فرستاد
 هنگامی که ابراهیم آقا باخبر می شد
 دست به رانهایش می زد
 مانند بریان کزکز می کند .
 خبری به ایل منگور فرستاد طالبات فرنگی
 مردان دلیرش سرازیر شوند
 عباس آقا را در ساوجبلاغ سر بریدند
 وقتی که این خبر را می شنیدند همه شانه خود را پاره می کردند .
 خبری به سرا فرستاد
 حسن آقا بدان
 او هم لشکر خود را می داد .

خبری به حمامیان^۱ فرستاد
 لشکر مانند باد «زریان»^۲ بیاید
 عباس مکرریان کشته شد
 زن و بچه‌هاشان گریه می‌کردند .
 سواران به صدا درآمده‌اند
 گلوله مانند تخم کبک
 از بصری^۳ بالا می‌رود .
 پادشاه بزرگ رحمان
 مانند آخر زمان
 گرد و غبار آسمان را گرفت .
 خضر می‌گفت : ای عمو
 این خبر و گفتگو چیست ؟
 من از آن آگاه نیستم انسانی و مطالعات فریبگی
 قسم به آنکه ابدی است علوم انسانی
 برای خون ریزی آماده‌ام .
 تفنگی دارم ششلول^۴
 گلوله می‌خورد به اندازه ترب

- ۱- حمامیان (hamâmiyân) : دهی است در حوالی بوکان .
- ۲- زریان (zeryân) : باد سردی که از شمال یا مشرق می‌وزد .
- ۳- بصری (basri) : دهی است در ارتفاعات شرقی مهاباد .
- ۴- در متن « سالور » آمده است .

دنیا را با آن ویران می‌کنم .
 تفنگی در خانه دارم
 لوله‌اش مانند نی صاف است
 مانند اطفال همیشه صدا می‌کند
 یا خودم را در به در می‌کنم
 یا آشوب و غوغا راه می‌اندازم
 یا عمو و دایی‌یم نمی‌مانند .
 تفنگی دارم گرد است
 گلوله خوار است چنانکه تنور سوختنی‌ها را می‌خورد
 بسیار ساز و آماده است .
 به امر پادشاه سبجان
 پسران خبر آوردند
 حاکم مانند شیر لانه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 از لشکر آنان باخبر شد . علوم انسانی
 نیزه دار و چتال دار
 مردان روزگار حاضر شدند
 که کار و بار را بسازند .
 ای یاران برای شما باز می‌گویم

۱- چتال (catâlh) : پایه‌یی که تفنگ را در هنگام تیراندازی روی
 آن می‌گذارند تا تکان نخورد . فرهنگ خال ، جلد ۲ ، ص ۳۳ .

کمی باران می بارد
صدای چتال دارها بلند است
زخمیان ناله می کنند
صدای منتظران به گوش می رسد
لشکر ناهمداران شکسته شد .
به امر پادشاه رحمان
مانند روز آخر زمان .
دنیا را بی تو نمی خواهم
حاکم بار و بنه را بست ، به پیل میاندو آب رسید
به مراغه خبر داده شد ، دنیای روشن را نمی خواهم
به من کمک کنید ، لشکر مانند سیلاب آمد .
جنگ و دل آزاری پیدا شد
دهبگری مانند مردان حق خود را گرفت .